

متافیزیک زمان

(نقد و بررسی استدلال مک‌تاگارت بر واقعی نبودن زمان)

دکتر محمدعلی عبداللهی*

فاطمه فرهانیان**

چکیده

«زمان» یکی از دشوارترین و پیچیده‌ترین موضوعات فلسفی است. برخی زمان را واقعی‌ترین امور و برخی آن را موهوم دانسته‌اند. مک‌تاگارت از جمله افرادی است که واقعی بودن زمان را رد می‌کند. استدلال مک‌تاگارت بر واقعی نبودن زمان، یکی از مشهورترین استدلال‌ها در فلسفه زمان است. بیشتر بحث‌های اخیر در حوزه مابعدالطبیعه زمان متأثر از این استدلال‌اند.

به اعتقاد مک‌تاگارت، لحظات و رویدادها به دو صورت در زمان منظم و مرتب می‌شوند و بنابراین دو سلسله زمانی شکل می‌گیرد: ۱. سلسله A: سلسله زمانی که لحظات و رویدادهای درون آن توسط تمایزات A (گذشته، حال، آینده) نظم و ترتیب یافته‌اند؛ ۲. سلسله B: سلسله زمانی که در آن لحظات و رویدادها براساس تمایزات B (پیشینی و پسینی) منظم و مرتب شده‌اند. به نظر او، سلسله A برای زمان ضروری است؛ یعنی زمان بدون سلسله A وجود نخواهد داشت. با این حال، سلسله A به تناقض منجر می‌شود و بنابراین نمی‌تواند وجود داشته باشد. در نتیجه، زمان و هیچ سلسله زمانی واقعی نیز موجود نیست.

به اعتقاد مک‌تاگارت، تنها یک سلسله واقعی غیر زمانی وجود دارد که توسط ادراک و تجربه ما به عنوان سلسله زمانی نمودار و پدیدار می‌شود. مک‌تاگارت این را سلسله C می‌نامد. پس تنها سلسله C واقعی است که غیر زمانی است، اما سلسله A و B که زمانی‌اند، صرفاً نمودار و ظاهری‌اند.

واژه‌های کلیدی

مک‌تاگارت، زمان، تغییر، سلسله A، سلسله B، سلسله C.

* دانشیار فلسفه دانشگاه تهران (پردیس قم) abdllahi@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه علامه طباطبائی f.farhanian@gmail.com

مقدمه

بی‌گمان یکی از بحث‌های دشوار فلسفی بحث «زمان» است. پیشینه این بحث به حکمای پیش از سقراط بازمی‌گردد (وال، ۱۳۸۰: ۲۹۳). در دوره معاصر هرچند این بحث از زوایای مختلف و در علوم متفاوت مورد بحث قرار گرفته، اما به لحاظ فلسفی و مابعدالطبیعی همچنان مسئله زمان، محل بحث و گفت‌وگو است. یکی از کسانی که در این باب تلاش بسیار کرده است، فیلسوف انگلیسی مک‌تاگارت است. جان مک‌تاگارت الیس (John McTaggart Ellis) (McTaggart, 1866-1925) یکی از مهم‌ترین متافیزیسیسین‌های اوایل قرن بیستم است. مهم‌ترین اثر او کتاب ماهیت هستی (*The Nature of Existence*) است. او همچنین مقالات مهمی در باب مابعدالطبیعه تألیف کرده از جمله مقاله مشهور و تأثیرگذار «واقعی نبودن زمان» (*The unreality of time*). مک‌تاگارت مفسر و پیرو هگل بود و درباره نظام فلسفی هگل آثاری دارد؛ از این رو، به عنوان فیلسوف هگلی معروف است. اما بیشترین شهرت او به دلیل استدلالش علیه واقعیت زمان است و این استدلال جزو کارهای اصلی مک‌تاگارت به حساب می‌آید. به اعتقاد مک‌تاگارت، ادعای واقعی بودن زمان بسیار متناقض‌نماست و تمام گزاره‌های مشتمل بر واقعیت زمان نادرست‌اند. او در آغاز، شاید به دلیل تجربه‌های عرفانی‌اش، واقعیت زمان را انکار کرد. او در نامه‌ای (۱۸۸۹) به راجر فرای (Roger Fry) نوشت که ایده‌هایی درباره حذف زمان دارد. او در کتاب *مطالعاتی درباره دیالکتیک هگل* (*Studies in the Hegelian Dialectic*) در بخش‌های ۱۴۱ و ۱۴۲ استدلالی بر واقعی نبودن زمان در تفسیر نظام فلسفی و دیالکتیک هگل به دست داده است. این تقریر بسیار متفاوت از

تقریر استدلال اصلی و معروف او علیه واقعیت زمان است. او استدلال خود را ابتدا به صورت مقاله‌ای با عنوان «واقعی نبودن زمان» در مجله ذهن (۱۹۰۸) چاپ کرد و در جلد دوم ماهیت هستی به آن صورت تازه‌ای داد (McDaniel, 2009).

پیشینه بحث

فیلسوفان همواره زمان را امری پیچیده و معماگونه تلقی کرده‌اند. آنچه زمان را چنین معماگونه می‌کند این واقعیت است که زمان به گونه‌ای پدیدار می‌شود که گویا اوصاف متناقض دارد. شاید همین امر منشأ باور به واقعی نبودن زمان باشد. فلسفه و دین چه در شرق و چه در غرب هرگز مجزا و بی‌ارتباط با عرفان نبوده‌اند و عرفان واقعی بودن زمان را انکار می‌کند (McTaggart, 1908: 217; McTaggart, 1927: 9).

چنانکه لوکس تذکر داده است، در نظام فلسفی ارسطو می‌توان استدلال‌هایی علیه واقعی بودن زمان مشاهده کرد. آگوستین نیز استدلال‌های در این باره عرضه کرده است. هرچند بعضی از استدلال‌های او شبیه استدلال‌های ارسطو است؛ اما بعضی دیگر مختص خود او است. استدلال‌های ارسطو و آگوستین بحث‌های بعدی زمان را بسیار تحت تأثیر قرار دادند. تأثیر این استدلال‌ها حتی در روزگار ما نیز احساس می‌شود (Loux, 2001: 251). در دوران جدید نیز زمان به عنوان امر غیرواقعی توسط اسپینوزا، کانت، هگل و شوپنهاور تلقی شده است. همزمان با مک‌تاگارت، این باور توسط برادلی طرح و بسط می‌یابد و در نهایت مک‌تاگارت با استدلال خود شدیدترین ضربه را بر واقعی بودن زمان وارد کرد، به گونه‌ای که امروزه تمام مباحث مربوط به زمان به نوعی از مباحث مک‌تاگارت متأثر هستند.

اهمیت استدلال مک تاگارت

۱. استدلال مک تاگارت بر واقعی نبودن زمان یکی از مشهورترین استدلال‌ها در فلسفه زمان است. بیشتر بحث‌های اخیر در حوزه مابعدالطبیعه زمان متأثر از این استدلال است. کمتر کتاب یا مقاله‌ای درباره زمان نوشته شده است که به استدلال مک تاگارت اشاره‌ای نکرده باشد.

۲. استدلال مک تاگارت در فلسفه زمان، تأثیر ویژه و خاصی در فلسفه تحلیلی گذاشته است. سه سنت عمده فلسفی در قرن بیستم درباره فلسفه زمان بحث کرده‌اند، یکی از آنها سنت تحلیلی (Analytic Tradition) است. بحث‌های این سنت فلسفی در مورد زمان بر مسئله مک تاگارت درباره زمان تمرکز یافته است (Turetzky, 1998: 117&126). بعضی به صراحت تذکر داده‌اند که مسئله جریان زمان (The flow of time) آن گونه که در فلسفه تحلیلی بحث می‌شود، آغازش به نوشته‌های مک تاگارت برمی‌گردد.

۳. هرچند به زعم بسیاری استدلال مک تاگارت مدعای او را اثبات نمی‌کند لیکن امور مهمی را درباره ماهیت زمان بیان می‌کند. از این رو، استدلال او بسیار مورد توجه قرار گرفته است و توسط متفکران به طور جدی دنبال می‌شود (Dainton, 2010: 13).

۴. انکار واقعی بودن زمان برای بشر بسیار دشوار و سهمگین است. بنابراین طرح این ادعا به خودی خود جلب توجه می‌کند. انکار زمان از انکار مکان و ماده دشوارتر است؛ زیرا بعضی از تجربه‌های بشری چنان ظاهر می‌شوند که گویا مکان مند و مادی نیستند مانند تجربه‌هایی که با درون‌نگری برای انسان حاصل می‌شوند. اما ظاهراً هیچ تجربه‌ای وجود ندارد که زمان مند نباشد. حتی حکم به غیرواقعی بودن زمان چنان پدیدار می‌شود که گویا خود در زمان است

(Carne & Katalin, 2006: 454). مک تاگارت

اذعان می‌کند که انکار واقعیت زمان مستلزم انحراف بیشتری از موقعیت طبیعی بشر است تا انکار واقعیت مکان و ماده.

۵. هر چند متفکران بسیاری واقعی بودن زمان را انکار کرده‌اند اما دلایل مک تاگارت برای این اعتقاد، چنان که خود وی نیز به حق مدعی است، بدیع و نوین است و تاکنون هیچ‌یک از متفکران، این دلایل را اقامه نکرده‌اند (McTaggart, 1908: 217 ; McTaggart, 1927: 9).

۶. مک تاگارت با اینکه مفسر هگل است، در بحث زمان از مفاهیم و اصطلاحات هگلی بهره نمی‌گیرد و بحث خود را بر پایه نظام فلسفی هگل و هستی‌شناسی‌اش بنا نمی‌نهد. شهرت استدلال او نیز تا حدود زیادی معلول همین ویژگی است.

مقدمات استدلال

فهم دقیق و درست استدلال مک تاگارت بر واقعی نبودن زمان بر تمایز مهمی مبتنی است که او میان دو شیوه نظم و ترتیب رویدادها در زمان قائل می‌شود. طبق نظر مک تاگارت، موقعیت‌های (Position) درون زمان به دو گونه از یکدیگر متمایز می‌شوند:

۱. هر موقعیتی یا گذشته (Past) یا حال (Present) و یا آینده (Future) است؛ مثلاً سال ۱۳۹۰ گذشته است، سال ۱۳۹۱ حال و سال ۱۳۹۲ آینده است. اینها را تمایزات (Distinctions) A نامگذاری می‌کند.

۲. هر موقعیتی یا پیش از (Earlier than) موقعیت دیگر است یا پس از (Later than) آن؛ برای مثال سال ۱۳۹۰ پیش از سال ۱۳۹۱ است و پس از سال ۱۳۸۹. تمایز پیشینی و پسینی در زمان را تمایزات B می‌نامد.

به اعتقاد مک تاگارت، منظور از موقعیت زمانی همان لحظه

نیستند؛ اگر لحظه یا رویدادی اینک حال است، آینده بوده است و گذشته خواهد بود. به عبارت دیگر، سلسله A زمان پویا (Dynamic Time) را نشان می‌دهد؛ اما سلسله B نمایشگر زمان ایستا (Static time) است (Turetzky, 1998: 122).

۲. جمله‌ای که حاوی تعبیرهای دال بر سلسله A است ممکن است در یک زمان صادق و در زمان دیگر کاذب باشد. ولی جمله‌ای که تنها دلالت بر سلسله B می‌کند، اگر در زمانی صادق باشد، در تمام زمان‌ها صادق خواهد بود (Lowe, 2002: 308). برای مثال، جمله «امروز باران می‌بارد» ممکن است در یک روز صادق باشد و در روز دیگر کاذب. اما این جمله «نهضت مشروطه پیش از انقلاب جمهوری اسلامی است» همواره صادق است؛ یعنی همین حالا صادق است، در آینده نیز صادق خواهد بود و حتی در تمام زمان‌های پیش از نهضت مشروطه نیز صادق بود.

د) شاید چنین به نظر برسد که چون نظم و ترتیب سلسله B ثابت و دائمی است، پس عینی‌تر و برای ماهیت زمان ضروری‌تر است. اما به نظر مک‌تاگارت، این تلقی اشتباه است. سلسله B و سلسله A ذاتی زمان و ضروری‌اند و هر دو ماهیت زمان را قوام می‌بخشند. به عبارت دیگر، برای اینکه زمان واقعی باشد، باید هر دو سلسله موجود باشند. هرچند مک‌تاگارت معتقد است سلسله A به نوعی بنیادی‌تر از سلسله B است (McTaggart, 1908: 217-218 ; McTaggart, 1927: 10).

نکته‌های یاد شده تا حدودی زمینه را برای ورود به اصل استدلال فراهم می‌کند، اما فهم مقصود اصلی مک‌تاگارت مستلزم بررسی ساختار استدلال اوست.

ساختار استدلال

برای بررسی و تحلیل ساختار استدلال (تعداد مقدمات، ترتیب آنها و مضمون آنها) باید نخست استدلال

(Moment) است و محتوای آن رویداد (Event) نام دارد. بر اساس این دو دسته تمایز، نظم و ترتیب (Order) لحظات و رویدادها به دو صورت پدید می‌آید و بنابراین دو سلسله زمانی (Temporal Series) شکل می‌گیرد:

۱. سلسله A (A series): سلسله زمانی که لحظات و رویدادهای درون آن توسط تمایزات A (گذشته، حال، آینده) نظم و ترتیب یافته‌اند.

۲. سلسله B (B series): سلسله زمانی که در آن لحظات و رویدادها براساس تمایزات B (پیشینی و پسینی) منظم و مرتب شده‌اند (McTaggart, 1908: 217-218 ; McTaggart, 1927: 9-10).

برای فهم بیشتر این تمایزها و اصطلاحات توجه به نکته‌های زیر مفید است:

الف) در واقع، تنها یک سلسله زمانی وجود دارد نه دو سلسله؛ زیرا عناصر هر دو سلسله یکسان‌اند و تنها نحوه چینش آنها متفاوت است. بنابراین بهتر است که از دو شیوه مختلف توصیف یک سلسله واحد سخن بگوییم تا دو سلسله متفاوت (Lowe, 2002: 308). اما چون مک‌تاگارت خود از تعبیر دو سلسله A و سلسله B استفاده کرده است، ما نیز همین تعبیر را به کار می‌بریم.

ب) اگر خوب دقت کنیم می‌توانیم به نوعی تمایزهای سلسله A را بر تمایزهای سلسله B تطبیق دهیم؛ بدین گونه که تمایزهای سلسله B موقعیت زمانی حال را حذف می‌کند و تنها به گذشته و آینده می‌پردازد که به ترتیب می‌توانند مطابق با پیشینی و پسینی باشند.

ج) می‌توان دو تفاوت اساسی میان سلسله A و B قائل شد:

۱. نحوه چینش اجزای سلسله B ثابت و دائمی (Permanent) است؛ اگر لحظه یا رویدادی پیش از لحظه یا رویداد دیگر باشد، همواره چنین خواهد بود و این یک امر تغییرناپذیر است. اما اجزای سلسله A چنین

مک تاگارت را علیه واقعی بودن زمان به طور مختصر بیان کنیم، استدلال به صورت زیر جریان می‌یابد:

۱. سلسله A برای زمان ضروری است؛ یعنی زمان بدون سلسله A وجود نخواهد داشت.

۲. سلسله A به تناقض منجر می‌شود و بنابراین نمی‌تواند وجود داشته باشد.

۳. زمان نیز وجود ندارد و واقعیت ندارد.

هر یک از مقدمات این استدلال جداگانه با استدلال دیگری اثبات می‌شوند. مقدمه اول از استدلال زیر نتیجه می‌شود:

۱. زمان نیازمند تغییر است.

۲. تغییر نیازمند سلسله A است.

۳. زمان نیازمند سلسله A است؛ یعنی سلسله A برای زمان ضروری است.

مقدمه دوم نیز از استدلال زیر به دست می‌آید:

۱. تمایزات سلسله A ناسازگارند.

۲. اگر رویدادی یکی از تمایزات A را داشته باشد، بالضرورة هر سه تمایز را خواهد داشت.

۳. سلسله A متناقض است و بنابراین وجود ندارد.

روشن است که استدلال اصلی مک تاگارت بر واقعی نبودن زمان، مبتنی بر درستی و اعتبار این دو استدلال است. ما در اینجا نخست این دو استدلال را بررسی می‌کنیم و سپس به استدلال اصلی خواهیم پرداخت.

استدلال فرعی اول: ضرورت سلسله A برای زمان

زمان نیازمند تغییر است؛ یعنی اگر تغییر وجود نداشته باشد، زمان نمی‌تواند وجود داشته باشد. جهانی که در آن هیچ امری تغییر نکند، جهان بی‌زمان است. این باور سنتی دربارهٔ زمان را مک تاگارت به عنوان اصل مسلم اخذ می‌کند. پیشینه این اعتقاد را می‌توان در این سخن ارسطو یافت که زمان مقدار حرکت است. حاصل آنکه

بدون تغییر زمان وجود نخواهد داشت.

بدین ترتیب، سلسله A مقوم مفهوم زمان است، اگر سلسله A وجود نداشته باشد چگونه باید تغییر را تبیین کرد؟ بی‌گمان باید آن را با سلسله B تبیین کرد. اما سلسله B نمی‌تواند تغییر را تبیین کند؛ زیرا در این صورت تغییر عبارت خواهد بود از اینکه رویدادی از رویداد بودن بازایستد و رویدادی دیگر رویداد بودن را آغاز کند و این به معنای کون و فساد رویدادهاست. اما این امر محال است؛ زیرا یک رویداد هرگز نمی‌تواند رویداد بودن را آغاز کند و از رویداد بودن بازایستد. اگر رویداد (ب) همواره پیش از (پ) و پس از (الف) است، پس (ب) به طور ثابت و دائمی پیش از (پ) و پس از (الف) بوده است و خواهد بود.

ممکن است برای رهایی از این اشکال گفته شود (ب) خود را در (پ) ظاهر می‌کند؛ یعنی (ب)، (پ) می‌شود. در حالی که این همانی مشخصی توسط یک عنصر نامتغیر ادراک می‌شود. به اعتقاد مک تاگارت، در اینجا نیز دوباره همان اشکال بالا تکرار می‌شود؛ یعنی در واقع یک رویداد جایگزین رویداد دیگر شده است به جای اینکه به رویداد دیگر تغییر کند. توضیح مطلب آنکه (ب) و (پ) ممکن است عنصر مشترکی داشته باشند، اما رویداد یکسانی نیستند و بنابراین امکان یکی شدن و تغییر آنها محال است. تبدیل (ب) به (پ) هیچ معنایی نمی‌تواند داشته باشد مگر اینکه (ب) معدوم گردد و (پ) موجود شود. اما به اعتقاد مک تاگارت، محال است رویدادی رویداد بودن را از دست بدهد یا به دست آورد. به این ترتیب، مک تاگارت نتیجه می‌گیرد که سلسله B نمی‌تواند تغییر را تبیین کند.

حال با توضیح یاد شده به آسانی می‌توان فهمید که چگونه ممکن است ویژگی‌های یک رویداد تغییر کند ولی خود آن رویداد ثابت باشد. به نظر مک تاگارت،

تنها خصوصیات A این ویژگی را دارند؛ زیرا محال است رویدادی از لحاظ اوصاف غیرزمانمندش تغییر کند. رویداد تنها از حیث اوصاف زمانی‌اش تغییر می‌کند (Tooley, 2000: 326).

مک‌تاگارت برای روشن شدن نکته یاد شده مثالی می‌زند. رویدادی مانند مرگ اسکندر کبیر را در نظر بگیرید. چه تغییری در خصوصیات آن می‌تواند رخ دهد؟ خصوصیت‌هایی از این قبیل که آن یک مرگ است، مرگ اسکندر کبیر است، عللی دارد و دارای آثار و نتایجی است، هرگز تغییر نمی‌کنند. ولی این رویداد از یک جهت تغییر می‌کند و آن خصوصیات سلسله A است. مرگ اسکندر کبیر به عنوان یک رویداد با در آینده بودن آغاز می‌شود. هر لحظه که می‌گذرد آینده نزدیک‌تر می‌شود. سپس حال می‌شود، سرانجام، گذشته می‌شود و برای همیشه گذشته باقی خواهد ماند؛ و هر لحظه گذشته دورتر و دورتر می‌شود. بدین ترتیب، در نتیجه کل تغییر مستند به تغییر خصوصیات است که رویدادها در سلسله A دارا هستند.

حاصل آنکه بدون سلسله A هیچ تغییری وجود نخواهد داشت و بدون تغییر، زمان نیز پدید نخواهد آمد. حتی در فرض عدم سلسله A، سلسله B نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا در صورتی که سلسله A وجود نداشته باشد، زمان نیز وجود ندارد و سلسله B چیزی جز امر زمان مند نیست. بنابراین اگر زمان نباشد، سلسله B نیز نخواهد بود. هرچند تا اینجا مشخص شد که سلسله A بنیادی‌تر از سلسله B است؛ اما مک‌تاگارت استدلال خود را بر عدم واقعی بودن زمان براساس این امر (سلسله A بنیادی‌تر از سلسله B است) پیش نمی‌برد، بلکه بر این مبنا قرار می‌دهد که سلسله A به اندازه سلسله B برای زمان ضروری و لازم است. و اگر سلسله A واقعی نباشد، پس زمان نیز

واقعی نخواهد بود. در ادامه مک‌تاگارت چند اشکال در خصوص ضرورت سلسله A برای زمان طرح می‌کند و سعی می‌کند به این اشکال‌ها پاسخ دهد (McTaggart, 1908: 218-220 ; McTaggart,) (1927: 11-13).

اشکال اول

این مسئله که سلسله B بدون سلسله A زمان را نمی‌تواند تبیین کند در مورد پدیده‌هایی که واقعاً موجود نیستند بلکه به اشتباه به عنوان موجود باور یا تخیل شده‌اند، صدق نمی‌کند. برای مثال، ماجراهای دُن کیشوت را در نظر بگیرید. گفته می‌شود اینجا سلسله A وجود ندارد. ما نمی‌توانیم حکم کنیم که این ماجراها گذشته، حال یا آینده‌اند. در واقع ما می‌دانیم که هیچ‌یک از این سه نیستند. اما قطعاً سلسله B وجود دارد زیرا این ماجراها در سلسله B قرار دارند. مثلاً، ماجراهای برده‌های پاروژن پس از ماجراهای آسیاهای بادی‌اند. نتیجه آنکه سلسله A برای یک رویداد زمانی ضروری نیست ولی سلسله B مستلزم زمان است.

مک‌تاگارت در پاسخ می‌گوید زمان تنها به امر موجود تعلق می‌گیرد. هر واقعیت زمانی لزوماً وجود دارد. اما در ماجراهای دُن کیشوت هیچ چیزی موجود نیست؛ زیرا داستان تخیلی است. تنها چیزی که وجود دارد فعالیت‌های ذهن نویسنده و خواننده است. با این حال، در مورد داستان‌های تخیلی نیز می‌توان سلسله A را تصویر کرد. ابداع داستان توسط نویسنده در گذشته، است. افکار خواننده درباره داستان می‌تواند در گذشته، حال یا آینده باشد. بنابراین نحوه وجود یک شیء در سلسله A، به نحوه وجود آن در زمان بستگی دارد. اگر شیئی واقعاً در زمان باشد، پس واقعاً در سلسله A است. اگر به عنوان موجود در زمان باور شده است،

مک تاگارت، جهان بدون سلسله A یعنی جهان ثابت و لاابتنی. جهان متشکل از سلسله B جهانی است که در آن تغییر صورت نمی‌گیرد. مک تاگارت مخالف نیست که سیخی که در یک زمان داغ است و در زمان دیگر سرد است، تغییر کرده، بلکه ادعای او این است که در غیاب سلسله A هیچ زمانی اصلاً وجود ندارد و بنابراین تغییری نمی‌تواند رخ دهد (Dainton, 2010: 14).

مک تاگارت خطای راسل را در این می‌داند که تغییر را نه در رویدادها، بلکه در موجودی که این رویدادها برایش رخ می‌دهند، دنبال می‌کند. مک تاگارت ادعا می‌کند که این تبیین برای تغییر کافی نیست؛ زیرا رویدادها در مورد شیئی تغییر نمی‌کنند. اگر شیئی در زمان t دارای رویداد (ب) است، پس آن شیئی همواره در t (ب) است. هیچ تغییر بیشتری در اینکه یک سیخ در زمانی داغ است و در زمان دیگر سرد است از اینکه سیخی در یک طرف داغ است و در سمت دیگر سرد است، وجود ندارد. هر دوی این رویدادها ویژگی‌های ثابت و دائمی کل سیخ هستند (Turetzky, 1998: 123). بنابراین، به نظر مک تاگارت تنها اگر رویدادها دستخوش تغییر شوند، جهان دچار تغییر حقیقی می‌شود؛ زیرا محتوای موقعیت‌های زمانی رویدادها هستند. بنابراین تغییری واقعی وجود دارد تنها اگر رویدادها تغییر کنند. اما تنها چیزی که در رویدادها تغییر می‌کند، خصوصیات A آنهاست. پس سلسله A برای زمان ضروری است (McTaggart, 1927: 13-16).

علی‌رغم اینکه مک تاگارت معتقد است موفق شده اثبات کند که هیچ زمانی نمی‌تواند بدون سلسله A وجود داشته باشد و بنابراین سلسله A برای زمان ضروری است، او در استدلال بعدی اثبات می‌کند که سلسله A نمی‌تواند وجود داشته باشد، بنابراین زمان نمی‌تواند موجود باشد.

پس باور می‌شود که در سلسله A است. اگر تخیل می‌شود که در زمان است، پس به صورت تخیلی در سلسله A قرار می‌گیرد (McTaggart, 1908: 16-17; McTaggart, 1927: 223).

اشکال دوم

این اشکال از دیدگاه راسل دربارهٔ زمان ناشی می‌شود. به نظر راسل، گذشته، حال و آینده فی‌نفسه به زمان تعلق نمی‌گیرند، بلکه تنها در نسبت با فاعل شناسا معنا پیدا می‌کنند. وقتی می‌گوییم رویداد (ب) حال است، بدین معناست که (ب) همزمان با اظهار گوینده است و یا وقتی می‌گوییم گذشته یا آینده است بدین معناست که پیش از یا پس از اظهار گوینده است. بدین ترتیب، گذشته، حال و آینده تنها در نسبت با اظهار شخص گوینده شکل می‌گیرند. اگر هیچ فاعل شناسایی وجود نداشت، رویدادها پیش از یا پس از یکدیگر بودند اما هیچ چیزی به هیچ معنایی گذشته، حال یا آینده نبود. به نظر مک تاگارت، اگر رویداد (ب) همواره نسبت به اظهار خاص مثلاً (ک) گذشته، حال یا آینده است، همیشه چنین خواهد بود؛ زیرا هرآنچه همزمان، پیش از یا پس از (ک) است، همیشه چنین خواهد بود. اما به نظر راسل حتی در این شرایط تغییر وجود دارد. او تغییر را در کتاب مبانی ریاضیات، بخش ۴۴۲ چنین تعریف می‌کند: تفاوت میان صدق و کذب قضیهٔ مربوط به یک واقعیت (Entity) در زمان‌های مختلف (Russell, 1902: 469). برای مثال میان قضیهٔ «در زمان t سیخ داغ است» صادق است و قضیهٔ «در زمان t سیخ داغ است» کاذب است تفاوت وجود دارد و بنابراین تغییر وجود دارد. بدین سان راسل تغییر را عبارت می‌داند از این که یک قضیه با ارزش صدق‌های مختلف بر یک شیئی اطلاق شود تنها با این تفاوت که در زمان‌های (سلسله B) متفاوت اطلاق می‌شوند. اما به نظر

استدلال فرعی دوم: اثبات تناقض سلسله A

رویدادها به ویژگی‌های سلسله A متصف می‌شوند. ما درباره رویدادها می‌گوییم که آنها گذشته، حال یا آینده هستند. حتی در صورتی که لحظه‌های زمان را واقعیت‌های جداگانه در نظر بگیریم می‌توان این خصوصیت‌ها را به آنها نسبت داد. اما از نظر مک‌تاگارت خصوصیت‌های گذشته، حال و آینده تعینات ناسازگار (Incompatible) اند. هر رویدادی باید متصف به یکی از آنها باشد و هیچ رویدادی نمی‌تواند به بیش از یکی از آنها متصف شود. برای مثال، اگر (ب) در گذشته واقع شده، نمی‌تواند در حال و آینده قرار گیرد. اما از طرف دیگر، هر رویدادی همه آن خصوصیات را دارد. اگر (ب) گذشته است، حال و آینده بوده است. اگر آینده است، حال و گذشته خواهد شد. و اگر حال است، آینده بوده است و گذشته خواهد بود. به عبارت دقیق‌تر هر رویدادی که بخواهد واقع شود در ابتدا آینده است، سپس حال می‌شود و سرانجام در گذشته فرو می‌رود. اساساً مطلب اصلی درباره سلسله A همین است؛ در غیر این صورت سلسله A اصلاً نمی‌تواند تغییر را تعیین ببخشد. همچنین «گذر زمان مستلزم این است که یک رویداد بتواند، و در واقع باید، گذشته، حال و آینده باشد» (Lowe, 2002: 314). بدین ترتیب، از یک طرف باید هر سه خصوصیت ناسازگار سلسله A بر هر رویدادی حمل شود. از طرف دیگر، هر رویدادی هم ویژگی حال بودن و هم ویژگی حال نبودن (آینده و گذشته) را دارد، در نتیجه این یک تناقض است. نتیجه آن که، سلسله A متناقض‌نماست و بنابراین نمی‌تواند وجود داشته باشد (McTaggart, 1908: 224-225; McTaggart, 1927: 19-20).

آیا تناقض قابل رفع است؟

در نگاه نخست ممکن است به نظر برسد که این

استدلال نباید جدی گرفته شود و تناقض به آسانی قابل رفع است؛ زیرا زبان ما صورت‌های فعلی (Verb-forms) خاصی برای گذشته، حال و آینده دارد اما هیچ صورت عامی ندارد که میان هر سه مشترک باشد. به عبارت دیگر ما در استناد خصوصیات A، به استعمال صورت‌های زمانی افعال نیاز داریم. هرگز درست نیست بگوییم رویدادی حال، گذشته و آینده است، بلکه باید گفت رویدادی حال است (Is)، گذشته خواهد بود (Will be) و آینده بوده است (Has been)؛ یا آینده است، حال و گذشته خواهد بود؛ یا گذشته است، حال و آینده بوده است. بنابراین، خصوصیات A تنها هنگامی ناسازگارند که هم زمان باشند اما اگر به طور متوالی باشند، هیچ تناقضی پیش نمی‌آید. هیچ رویدادی همه این خصوصیات را هم زمان ندارد؛ بلکه هر رویدادی به طور متوالی ابتدا آینده، سپس حال و در نهایت گذشته است. پس استدلال مک‌تاگارت برای اثبات تناقض سلسله A با شکست مواجه می‌شود (McTaggart, 1908: 225; McTaggart, 1927: 21).

به نظر مک‌تاگارت، توضیح و تبیین یاد شده برای رفع تناقض کارساز نیست. او در مقاله «واقعی نبودن زمان» این تبیین را مستلزم دور باطل و تسلسل می‌داند. اما در کتاب ماهیت هستی صرفاً آن را مستلزم تسلسل می‌داند. ابتدا تقریر مک‌تاگارت در مقاله «واقعی نبودن زمان» را مطرح می‌کنیم و سپس به بیان او در کتاب ماهیت هستی می‌پردازیم.

مک‌تاگارت می‌گوید تبیین بالا مستلزم دور باطل است؛ زیرا بنابر این تبیین زمان باید برای توجیه سلسله A پیش فرض گرفته شود. اما قبلاً دیدیم که خود سلسله A باید فرض شود تا زمان توجیه شود. پس سلسله A باید به منظور توجیه سلسله A پیش فرض گرفته شود

خلاصه آنکه این ادعا که هیچ رویدادی نمی‌تواند همه خصوصیات A را «در یک زمان واحد» داشته باشد، در رفع تناقض ناکام می‌ماند؛ زیرا عبارت «در یک زمان واحد» از یک سلسله زمانی حکایت می‌کند. این سلسله زمانی یا همان سلسله A است که پاسخ درصدد توجیه‌اش بود یا سلسله زمانی دیگر یعنی زمان دوم است که از منظر آن ادعا می‌شود که رویدادهای درون زمان اول همه خصوصیات A را در یک زمان ندارند. شق اول دور باطل است و شق دوم به تسلسل نامتناهی منجر می‌شود (Turetzky, 1998: 124). در نتیجه، سلسله A متناقض است و بنابراین نمی‌تواند وجود داشته باشد.

مک‌تاگارت در مقاله «واقعی نبودن زمان» بیش از این درباره چگونگی وقوع تسلسل توضیح نمی‌دهد اما در کتاب ماهیت هستی وارد جزئیات می‌شود. بیان مک‌تاگارت در این کتاب چنین است: وقتی می‌گوییم رویداد (ب) - که حال است، گذشته خواهد بود و آینده بوده است - بدین معناست که (ب) حال است در لحظه‌ای از زمان حال، گذشته است در لحظه‌ای از زمان آینده و آینده است در لحظه‌ای از زمان گذشته. اما لحظه‌های زمان مانند رویدادها در گذر زمان شرکت می‌کنند، بنابراین هر لحظه‌ای مانند هر رویدادی دارای هر سه خصوصیت (آینده، حال و گذشته) است. بدین ترتیب همان اشکال دوباره پیش می‌آید. اگر (ب) حال است، لحظه‌ای از زمان گذشته وجود ندارد که در آن گذشته باشد. اما لحظات زمان آینده که در آنها گذشته است، با لحظات گذشته که نمی‌توانست در آنها گذشته باشد، یکسان هستند. همچنین، این که (ب) آینده است و حال و گذشته خواهد بود بدین معناست که (ب) در لحظه‌ای از زمان حال آینده است و در لحظات مختلفی از زمان آینده حال و گذشته است. در این صورت

و این آشکارا دور باطل است. توضیح مطلب: در تبیین یاد شده گفته شد رویدادی حال است، آینده بوده است و گذشته خواهد بود. تفاوت این صورت‌های زمانی فعل‌ها بیانگر آن است که یک رویداد خصوصیات A را به طور همزمان ندارد؛ بلکه به طور متوالی دارای آنهاست. اما تعبیر «بوده است» در جمله «این رویداد آینده بوده است» از «است» در جمله «این رویداد حال است» تنها توسط موجود بودنش در گذشته متمایز می‌شود و «خواهد بود» از هر دوی آنها تنها به واسطه موجود بودن در آینده تمایز می‌یابد. پس رویداد مورد بحث حال در حال، آینده در گذشته و گذشته در آینده است. این واضح و بدیهی است که دور باطل است چنانکه ما تلاش می‌کنیم خصوصیات حال، آینده و گذشته را با معیار قرار دادن همان خصوصیات، متمایز و معین کنیم.

مطلب یاد شده را به صورت دیگری نیز می‌توان مطرح کرد. اگر ما بخواهیم از ناسازگاری سه خصوصیت با این ادعا اجتناب کنیم که رویداد (ب) حال است، آینده بوده است و گذشته خواهد بود، سلسله دوم A را تشکیل داده‌ایم که درون آن، سلسله اولی واقع می‌شود به همان طریقی که رویدادها درون سلسله اول واقع می‌شوند. اما سلسله دوم A از همان مشکلی رنج می‌برد که سلسله اول به آن دچار بود و این مشکل را تنها می‌توان با قرار دادن آن درون یک سلسله سوم A برطرف کرد. باز برای رهایی از مشکل، سلسله سوم را باید درون سلسله چهارمی قرار داد و به همین ترتیب تا بی‌نهایت. بنابراین هرگز نمی‌توان از معضل تناقض رهایی یافت. به نظر مک‌تاگارت، آنچه واقعاً رخ می‌دهد این است که تناقض منتقل می‌شود. بنابراین به جای حل مسئله اولیه، فعلاً مسئله با ایجاد تسلسل نامتناهی تشدید شده است (McTaggart, 1908: 225-226).

نمی‌تواند در لحظه‌ای از زمان گذشته حال یا گذشته باشد. اما همه لحظات آینده که در آن (ب) حال یا گذشته خواهد بود، همان لحظات گذشته‌اند.

و بدین سان دچار تناقض می‌شویم؛ زیرا لحظاتی که در آنها (ب) یکی از تعینات A را دارد همان لحظاتی‌اند که (ب) نمی‌توانست آن تعین را داشته باشد. البته کسی می‌تواند استدلال کند که دقیقاً آنچه درباره رویدادها گفته شد، باید درباره لحظات زمان نیز گفته شود؛ یعنی آنها خصوصیات ناسازگار را در یک زمان خاص و معین ندارند، بلکه به طور متوالی آنها را دارند. مثلاً لحظه (ج) آینده است و حال و گذشته خواهد بود. اما «است» و «خواهد بود» همان معنایی را دارند که قبلاً داشتند. بنابراین، بیان ما بدین معناست که لحظه مورد بحث آینده است در لحظه حال و در لحظات متفاوت زمان آینده حال و گذشته خواهد بود. البته، این دوباره دچار همان مشکل می‌شود و به همین ترتیب تا بی‌نهایت.

خلاصه آنکه اسناد خصوصیات A (گذشته، حال و آینده) به هر رویداد یا لحظه‌ای به تناقض منتهی می‌شود، مگر اینکه مشخص شود که آنها را به طور متوالی دارد. اما همانطور که دیدیم این تبیین به تسلسل منجر می‌شود. بنابراین تناقض لاینحل باقی می‌ماند (McTaggart, 1927: 21-22).^۱

نتیجه نهایی استدلال

حاصل کلام آن که اطلاق سلسله A بر واقعیت مستلزم تناقض است. در نتیجه، سلسله A نمی‌تواند واقعی باشد و بنابراین باید انکار شود. و چون سلسله A مقوم زمان و تغییر است، پس تغییر و زمان نیز نمی‌تواند واقعی باشند. همچنین واقعیت سلسله B باید انکار شود؛ زیرا نیازمند زمان است. پس هیچ چیزی واقعاً

حال، گذشته یا آینده نیست. هیچ چیزی واقعاً پیش از یا پس از چیز دیگر یا همزمان با آن نیست. هیچ چیزی تغییر نمی‌کند. و هیچ چیز واقعاً در زمان نیست. بنابراین، هرگاه حکم کنیم که چیزی در زمان وجود دارد، دچار خطا شده‌ایم و هرگاه چیزی را به عنوان موجود در زمان ادراک کنیم (که این تنها شیوه‌ای است که در آن اشیاء را ادراک می‌کنیم)، کمابیش آن را چنان ادراک کرده‌ایم که واقعاً چنین نیست.

اشکال و پاسخ

ممکن است گفته شود مبنای مک‌تاگارت برای رد زمان این است که زمان نمی‌تواند بدون فرض زمان تبیین شود. اما این فقط اثبات می‌کند که زمان نهایی (Ultimate) است؛ اما نمی‌تواند اثبات کند که زمان بی‌اعتبار است. برای مثال، نمی‌توان خوبی یا صداقت را تعریف کرد مگر اینکه خود آنها را به عنوان بخشی از تعریف بیاوریم. بنابراین تعریف این مفاهیم ممکن نیست چون مستلزم دور است؛ اما مفهوم را به عنوان امری نادرست رد نمی‌کنیم، بلکه آن را به عنوان چیزی بسیط و تعریف‌ناپذیر می‌پذیریم؛ یعنی در حالی که تعریف نمی‌شود ولی احتیاجی هم به آن ندارد. شاید زمان نیز یک مفهوم اولیه و بسیط باشد که نمی‌تواند توسط اصطلاحات دیگر تبیین و تعریف شود.

مک‌تاگارت می‌گوید این توجیه نمی‌تواند در مورد زمان به کار رود. یک ایده می‌تواند واقعی باشد هرچند تعریف و تبیین معتبری نپذیرد. اما اگر اطلاقش بر واقعیت مستلزم تناقض باشد، نمی‌تواند واقعی باشد. ایده زمان باید رد شود نه به دلیل اینکه نمی‌تواند تبیین و تعریف شود، بلکه به خاطر تناقض غیرقابل رفعش (McTaggart, 1908: 227).

منشأ خطا

اگر سلسله A متناقض است، چرا ما شدیداً فریفته می‌شویم که باور کنیم تمایزات سلسله A می‌تواند بر واقعیت اطلاق شوند؟ مک تاگارت ادعا می‌کند این فریب از ویژگی‌های روانشناختی تصورات و ادراکات ما ناشی می‌شود. ما ادراکات (Perceptions)، خاطرات (Memories) و پیش‌بینی‌هایی (Anticipates) داریم که به طور کیفی متفاوت‌اند. این تفاوت کیفی ما را به این باور رهنمون می‌شوند که ادراک هنگامی که آن را داریم خصوصیت حال را دارد، آنگاه که آن را به یاد می‌آوریم دارای خصوصیت گذشته می‌شود و وقتی آن را پیش‌بینی می‌کنیم خصوصیت آینده را کسب می‌کند. سپس ما این خصوصیات را بر رویدادهای دیگر نیز اطلاق می‌کنیم. هر چیز همزمان با ادراک مستقیم را حال می‌نامیم و هر رویداد همزمان با یادآوری‌ها و پیش‌بینی‌ها را به ترتیب گذشته یا آینده نامگذاری می‌کنیم. بدین سان، خصوصیات ذهنی ادراک به جای خصوصیات عینی رویداد اشتباه گرفته می‌شود.

اما در اینجا نیز یک دور باطل وجود دارد: ادراک مستقیم من وقتی آن را دارم و هرآنچه همراه آن است، حال است. ولی عبارت «وقتی من آن را دارم» تنها بدین معناست که «وقتی حال است». اگر ما عبارت «وقتی من آن را دارم» حذف کنیم، تعریف نادرست می‌شود؛ زیرا ادراکات مستقیم بسیاری در زمان‌های مختلف دارم، اما همه آنها نمی‌توانند حال باشند مگر به صورت متوالی. در این صورت هر ادراکی نیز می‌تواند حال، گذشته و آینده باشد و بدین ترتیب تناقض موجود در سلسله A دوباره پیش می‌آید (McTaggart, 1908: 227).

علاوه بر این، فرض کنید تجربه زمان همیشه یک فاصله زمانی را یک مرتبه به چنگ می‌آورد. این را حال جعلی

(Specious present) می‌نامیم. پس ادراکات مستقیم درون حال جعلی قرار می‌گیرند. اما حال جعلی بر طبق شرایط تغییر می‌کند. در نتیجه، حال برای اینکه واقعی باشد نمی‌تواند همان حال جعلی باشد؛ زیرا در آن صورت یک رویداد می‌تواند گذشته باشد وقتی من آن را به عنوان حال تجربه می‌کنم یا حال باشد وقتی من آن را به عنوان گذشته تجربه می‌کنم. علاوه بر این، یک رویداد می‌تواند در حال جعلی من حال باشد و در حال جعلی فرد دیگری گذشته باشد. اگر هر دو ادراک درست باشند، رویداد هم گذشته و هم حال خواهد بود. البته اگر زمان یعنی سلسله A صرفاً ذهنی بود، هیچ مشکلی پیش نمی‌آمد. اما تمام این تلاش‌ها صورت می‌گیرد تا واقعی بودن زمان اثبات شود. بنابراین، حال عینی که از طریق آن رویدادها می‌گذرند نمی‌تواند همان حال جعلی باشد. همچنین، اگر معتقدیم حال عینی یک آن (Point) است و دیمومت و استمرار (Duration) نیست، زمان عینی از زمان مدرک متفاوت می‌شود. زیرا زمان درک شده دارای سه دیمومت - گذشته، حال و آینده - است، در حالی که زمان عینی تنها دو دیمومت - گذشته و آینده - دارد که توسط یک آن فوری (حال) جدا می‌شوند.

سرانجام مک تاگارت نتیجه می‌گیرد که بعد از این همه انکار واقعیت زمان دیگر متناقض‌نما نیست؛ زیرا به نظر می‌رسید که این ادعا به شدت با تجربه‌های ما در تناقض است. اما اینک دیدیم که تجربه‌های ما کمتر از آن موهومی و متناقض نیستند. پس تجربه ما از زمان به طور اشتباه در نظر گرفته شده است خواه زمان به طور عینی واقعی باشد و خواه غیر واقعی باشد (McTaggart, 1908: 228-229 ; McTaggart, 1927: 27-29).

سخن آخر

McTaggart, 1908: 220-230 ; McTaggart,)

(1927: 29-31).

واکنش‌ها به استدلال مک‌تاگارت

دو واکنش عمده به استدلال مک‌تاگارت علیه واقعیت زمان شکل گرفت:

۱. **نظریه A (A theory):** طرفداران این نظریه به نظریه‌پردازان A معروف‌اند. این متفکران استدلال مک‌تاگارت را بر ضرورت سلسله A برای زمان قبول می‌کنند اما استدلال او را علیه سلسله A رد می‌کنند. نظرات آنها را درباره زمان به طور مختصر می‌توان چنین بیان کرد: الف) سلسله A برای زمان ضروری است؛ ب) خصوصیات A اوصاف واقعی لحظات و رویدادها هستند؛ ج) سلسله A وجود دارد؛ د) گذر زمان عبارت است از اینکه هر زمانی خصوصیات متفاوت A را به طور متوالی داشته باشد.

۲. **نظریه B (theory B):** به پیروان این نظریه نظریه‌پردازان B گفته می‌شود. این افراد استدلال مک‌تاگارت را علیه واقعیت سلسله A می‌پذیرند، اما استدلال اول او (ضرورت سلسله A برای زمان) را رد می‌کنند. به اعتقاد آنها، الف) زمان تنها شامل سلسله B است؛ ب) سلسله A وجود ندارد؛ ج) زمان واقعاً نمی‌گذرد (Carroll & Markosian, 2010: 163-165).

این واکنش‌ها به رغم اختلافشان، استدلال کلی مک‌تاگارت را بر واقعی نبودن زمان رد می‌کنند و بنابراین معتقدند زمان واقعی است.

البته گیل در کتاب زبان زمان، واکنش دیگری را به عنوان واکنش سوم مطرح می‌کند که طبق آن، هر دو نظریه A و نظریه B مفیدند. او می‌گوید راسل از نمایندگان نظریه B محسوب می‌شود و برآورد از

به نظر مک‌تاگارت، هر چند تجربه ما از زمان به طور نادرست تفسیر شده است، نباید نتیجه بگیریم که همه عناصر تجربه ما از زمان موهوم‌اند. تنها می‌توانیم نتیجه بگیریم که هیچ سلسله واقعی A وجود ندارد و بنابراین سلسله B واقعی وجود ندارد و در نتیجه هیچ سلسله زمانی واقعی موجود نیست. ممکن است تجربه‌ای موهوم از سلسله زمانی داشته باشیم به این نحو که در واقع یک سلسله واقعی را مشاهده کنیم سپس توسط توهم همان سلسله مشاهده شده به عنوان سلسله زمانی نمودار و پدیدار شود. اما چنین سلسله‌ای در واقع زمانی نیست. مک‌تاگارت این را سلسله C می‌نامد. پس سلسله C واقعی است، در حالیکه سلسله A و B صرفاً نموداری و ظاهری هستند. در این صورت تجربه‌های ما از سلسله زمانی کاملاً نادرست نیستند؛ بلکه مربوط به نظم و ترتیب زمانمند رویدادها مطابق با اموری درباره نظم و ترتیب غیرزمانی سلسله C هستند. بنابراین، طبق نظر مک‌تاگارت، هر چند زمان غیرواقعی است، اما احکام زمانمند می‌توانند درست (Well) یا نادرست (Ill) باشند؛ اگر احکام زمانمند مطابق با نظم و ترتیب واقعی امور باشند، درست‌اند و در غیر این صورت نادرست‌اند (McDaniel, 2009).

مک‌تاگارت نظر نهایی‌اش را در مورد زمان بیشتر هگلی می‌داند تا کانتی؛ زیرا به نظر او هرچند هر دو متفکر واقعیت زمان را انکار می‌کنند، اما تنها هگل فکر می‌کرد که واقعیت ظاهری (پدیداری) زمان مطابق با یک واقعیت زیربنایی و اساسی است. هگل نظم و ترتیب سلسله زمانی را به عنوان انعکاس، هرچند تحریف‌شده، چیزی بی‌زمان در واقعیت می‌داند. اما کانت ظاهراً نمی‌گوید چیزی در ماهیت نومن باید مطابق با نظم زمانی باشد که در فنومن پدیدار می‌شود

سردمداران نظریه A است و فایندلی و اسمارت از واضعین واکنش سوم هستند (حجتی، ۱۳۷۵: ۶۹).

نقد استدلال مک تاگارت

هدف این مقاله بیشتر تقریر واضح و متمایزی از استدلال مک تاگارت است. اما در اینجا به چند انتقادی که به این استدلال وارد است، اشاره می‌کنیم:

۱. مک تاگارت مدل پویای زمان را متناقض‌نما می‌داند. اما دانتون معتقد است مدل‌های پویای دیگری هستند که این مشکل را ندارند و مک تاگارت نیز از آنها آگاه بوده است. یکی از آنها همان مدلی است که براساس آن رویدادها به وجود می‌آیند یا معدوم می‌گردند اما مک تاگارت این دیدگاه را رد می‌کند؛ زیرا فرضیه آغازین او این است که جهان اساساً پارمیندسی است. سپس بررسی می‌کند آیا چنین جهانی می‌تواند یک خصوصیت هراکلیتوسی داشته باشد در حالیکه ماهیت ذاتاً بی‌زمان پارمیندی آن حفظ شود. و به طور غیرتعجب‌آوری نتیجه می‌گیرد که این امکان وجود ندارد. اما پیروان پارمیندس در دوره معاصر نظیر ملور به این مطلب توجه نمی‌کنند (Dainton, 2010: 25-26).

۲. به نظر اقبال، زمانی که مک تاگارت از آن سخن می‌گوید زمان تسلسلی (Serial time) است. اما زمان حقیقی غیر از این است. طبق دیدگاه مک تاگارت، زمان همانند خط مستقیمی فرض می‌شود که بخشی از آن طی شده و بخشی دیگر هنوز طی نشده باقی مانده است. این نظر، زمان را لحظه خلاق زنده نمی‌داند؛ بلکه آن را ساکن مطلق می‌شمارد. به نظر اقبال، پاسخ به استدلال مک تاگارت این است که آینده نه به صورت یک واقعیت، بلکه فقط به عنوان یک امکان باز وجود دارد. در صورتی می‌توانیم بگوییم مرگ اسکندر کبیر برای فیثاغورث زمان آینده بوده است که به این رویداد

چنان نظر کنیم که از پیش به طور کامل شکل پذیرفته و در آینده آرمیده و انتظار روی دادن خویش را می‌کشد. ولی به نظر اقبال، در زمان حقیقی رویداد مربوط به آینده نمی‌تواند دارای ویژگی یک رویداد باشد. رویداد مرگ اسکندر کبیر به هیچ روی پیش از مرگ او وجود نداشت. در مدت زندگی اسکندر واقعه مرگ او همچون امکان صورت پذیرفته‌ای در نهاد واقعیت می‌زیست، تنها زمانی به عنوان یک رویداد شمرده شد که در جریان پدید آمدنش به نقطه رخداد واقعی آن رویداد رسیده باشد. از نظر اقبال زمان حقیقی استمرار محض و تغییر بدون توالی است. بنابراین زمان عنصر اساسی واقعیت است (قیصر، ۱۳۸۳: ۳۵۲-۳۵۴).

۳. به عقیده براود، احساس هر خواننده‌ای درباره استدلال مک تاگارت اینگونه است که آشکارا این استدلال به نحوی نادرست است، اما ممکن است دشوار باشد که دقیقاً بگوییم چه چیزی در آن نادرست است. براود مدعی است که خود او نمی‌تواند اصلاً تناقضی را در سلسله A ببیند که نیازمند رفع و دفع باشد. به نظر او اگر هر دوره‌ای به طور متوالی خصوصیات A را داشته باشد، هیچ تناقضی به وجود نمی‌آید. و بنابراین هیچ تسلسلی نیز به وجود نمی‌آید. به نظر براود وقتی جمله «باران باریده است» را اظهار می‌کنیم منظورمان این نیست که یک رویداد (بارانی بودن) وجود دارد که برای یک لحظه خصوصیت حال را داشت، اینک آن را از دست داده است و به جای آن شکل معینی از خصوصیت گذشته را به دست آورده است. آنچه مراد می‌کنیم این است که باران بوده است و دیگر موجود نیست که در اطراف من ظاهر و آشکار شود. واقعیت این است که آنچه جملاتی درباره رویدادهای گذشته نامیده می‌شوند جملاتی‌اند برای این نتیجه که خصوصیات معینی برای رویداد بوده‌اند و

نتیجه

با توجه به مطالب بیان شده می‌توان نتایج زیر را از استدلال مک‌تاگارت بر واقعی نبودن زمان بیرون کشید:

۱. استدلال مک‌تاگارت بر واقعی نبودن زمان از جنبه‌های مختلف حائز اهمیت است:

الف) این استدلال به لحاظ منطقی و ساختار بسیار محکم و متقن است؛ هرچند از حیث محتوا قابل مناقشه است. در هر صورت باید اعتراف کرد که

استدلال مک‌تاگارت بسیار بدیع و حاوی مطالب مهمی است و به آسانی نمی‌توان آن را بی‌اعتبار تلقی کرد.

ب) این استدلال به جهت توجه به فعل‌های زمانی می‌تواند در مباحث زبان‌شناسی، فلسفه زبان و فلسفه تحلیلی مورد توجه بسیار قرار گیرد.

ج) استدلال مک‌تاگارت به خاطر اهمیت و تأثیر عمیق و گسترده آن در مباحث بعدی زمان باید با دقت بسیار درک و فهم شود. بنابراین هر طالب فلسفه باید با آن آشنایی پیدا کند.

۲. شاید بتوان گفت مک‌تاگارت واقعی بودن زمان را به دلیل گرایش‌های عرفانی‌اش رد می‌کند و چه‌بسا با انکار زمان مسائل فلسفی دینی بسیاری نظیر علم پیشین خداوند و اختیار انسان حل شوند.

۳. می‌توان گفت رکن اصلی استدلال مک‌تاگارت تلقی خاصی است که او از تغییر دارد. اگر نادرستی این تصور را نشان دهیم، می‌توان بی‌اعتباری استدلال را اثبات کرد.

۴. همان‌طور که بیشتر فیلسوفان مسلمان معتقدند وجود زمان امری بدیهی و بی‌نیاز از استدلال است، گویا خود مک‌تاگارت نیز به راحتی نمی‌تواند واقعی بودن زمان را انکار کند و به همین دلیل به سلسله C معتقد می‌شود. حتی می‌توان با مطالعه بیشتر و غور در

دیگر آشکار نیستند. آنچه درباره رویدادهای آینده می‌گوییم جملاتی‌اند ناظر به خصوصیات معینی که در آینده خواهند بود اما هنوز آشکار نشده‌اند. برآورد معتقد است استدلال اصلی مک‌تاگارت علیه واقعیت زمان یک خبط و خطای فلسفی است. مغالطه استدلال مک‌تاگارت این است که شدن مطلق را چنان مطرح می‌کند که گویی نوعی تغییر کیفی است (Broad, 1938: 234-236).

۴. اشتباه عمده دیگری که بسیاری از منتقدین مک‌تاگارت مطرح کرده‌اند، مربوط به خود تغییر می‌شود.

او تغییر را در رویدادها دنبال می‌کند، درحالی که تغییر را باید در اشیاء لحاظ کرد؛ به عبارت دیگر تغییر یک شیء موجب حصول یک رویداد می‌شود و دیگر معنی ندارد

که تغییر آن رویداد را پیگیری کنیم؛ در این صورت مثل این است که تغییر تغییر شیء را دنبال کنیم. بنابراین باید گفت رویدادها حادث می‌شوند و همین حدوث و عدم آنها نوعی تغییر است (تغییر در وجود) و از همین حدوث رویدادهاست که خصوصیات حال، گذشته و آینده انتزاع می‌شوند نه اینکه این خصوصیات صفتی باشند علاوه بر حدوث رویدادها. اشتباه مک‌تاگارت

نسبت به اجزای زمان در این است که به جای اینکه بگوید زمان همان تغییر است می‌گوید باید تغییر در زمان داشته باشیم. به همین دلیل بسیاری از متفکرین غربی

معتقدند دیدگاه مک‌تاگارت نسبت به زمان همان دیدگاه دینامیکی زمان است: در این دیدگاه اینگونه به زمان نگاه می‌شود که انگار همانند رودخانه‌ای است جاری و از

مقابل ناظری دائماً می‌گذرد. هر رویدادی همچون قایقی است بر روی این رودخانه؛ پیش از اینکه به ناظر برسد، آینده است، وقتی مقابل او قرار گرفت، حال می‌شود و در لحظه‌ای بعد به گذشته تعلق دارد (حجتی،

Time": Rea, Michael, *Metaphysics*, V II, London & New York: Routledge: 231-239.

- Carne, Tim, & Katalin (2006) *Metaphysics: A Guide and Anthology*, New York: Oxford University Press, second edition.
- Carroll, John W; Markosian, Ned (2010) *An Introduction to Metaphysics*, New York: Cambridge University Press.
- Dainton, Barry (2010) *Time and Space*, UK: Acumen.
- Loux, Michael (2001) *Metaphysics: Contemporary Readings*, London & New York: Routledge.
- Lowe, E.J (2002) *A Survey of Metaphysics*, New York: Oxford University Press.
- Markosian, Ned (2008) "Time": *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, <http://Plato.Stanford.edu/entries/time/>.
- McDaniel, Kris (2009) "John M.E. McTaggart": *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, <http://Plato.Stanford.edu/entries/mctaggart/>.
- McTaggart, John E.M (1896/1922) *Studies in The Hegelian Dialectic*, Cambridge University Press.
- ----- (2008) "The Unreality of Time": Rea, Michael, *Metaphysics*, V II, London & New York: Routledge: 217-231.
- ----- (1927) *The Nature of Existence*, volume II, Cambridge University Press.
- Russell, Bertrand (1902) *the Principles of Mathematics*, NEW YORK: W.W.NORTON & COMPANY,
- Tooley, Michael (2000) *Time, Tense and Causation*, New York: Oxford University Press, second edition.
- Turetzky, Philip (1998) *Time*, London & New York: Routledge.

سخنان مک تاگارت اثبات کرد که این سلسله به نحوی زمانی است.

پی‌نوشت‌ها

۱- اختلاف‌های قابل ملاحظه‌ای میان متفکران نه تنها درباره‌ی درستی این استدلال دوم، بلکه درباره‌ی مفاد و مراد استدلال وجود دارد. استدلال مک تاگارت می‌تواند به شیوه‌های مختلف تفسیر و تفسیر شود. به اعتقاد تولی، دو تفسیر مهم وجود دارد که به ترتیب از آن ملور و مایکل دامت است. طبق تفسیر ملور، مسئله اصلی این است که براساس شرایط زمانی چه هنگام رویدادها خصوصیات زمانی را دارا هستند. اما مطابق با تفسیر دامت، حمله اصلی استدلال این است که واقعیت زمان با امکان توصیف کامل (شاهد مستقل) از واقعیت ناسازگار است (برای مطالعه بیشتر، نک: Tooley, 2000: 328-331).

علی‌رغم نقدهای بسیار بر استدلال مک تاگارت علیه سلسله A، فیلسوفان معاصر زمان بسیاری وجود دارند که معتقدند این استدلال ناب و درست است. این افراد عبارتند از: هورویچ، لی پویدین، ملور، اکلندر و اشلینگر (Dainton, 2010: 17).
 ۲- برای مطالعه بیشتر راجع به نظریه A و نظریه B، نک: Loux, 2001: 254-259 & Lowe, 2002: 314-324.

منابع

- حجتی، سید محمدعلی (۱۳۷۵). «ماهیت زمان از دیدگاه فلاسفه اسلامی و مک تاگارت»، *مدرس علوم انسانی*، ش ۱: ۷۲-۵۷.
- قیصر، نذیر (۱۳۸۳) *اقبال و شش فیلسوف غربی* (فیخته، شوپنهاور، نیچه، ویلیام جیمز، برگسون، مک تاگارت)، ترجمه محمد بقایی ماکان، تهران: انتشارات یادآوران.
- وال، ژان (۱۳۸۰) *بحث در مابعدالطبیعه*، ترجمه یحیی مهدوری، تهران: انتشارات شرکت سهامی خوارزمی، چاپ دوم.
- Broad, C.D (2008) *McTaggart's Arguments Against the Reality of*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی